

راپرت آن مخدوم بی عنایت...



دکتر سعید محبی

پژوهشگر فرهنگی، مقالات متعددی از او در شماره‌های پیشین مهرنامه منتشر شده است.

محمود عنایت، بی‌هیچ تردید، یکی از روزنامه‌نگاران و نویسندگان اثرگذار در دوران جدید تاریخ ایران است. منظور از دوران جدید، دوران پس از مشروطه است که تشکیل پارلمان، فکر آزادی خواهی، حکومت قانون، روکردن به آداب و فرهنگ غربی، نقد سنت، عرفی کردن بخشی از احکام دینی (فقه) در لباس قانون و گسترش روزنامه‌نگاری به عنوان پایگاه روشنفکری از جمله شاخصه‌های آن است. در مورد اهمیت و جایگاه روزنامه‌نگاری

همین بس که در آستانه مشروطه، اهل قلم و نظر به کمک روزنامه با مردم سخن می‌گفتند. روزنامه‌نگاران عصر جدید، اغلب از بین روشنفکران و صاحب‌نظران بودند که با نوشته‌ها و مقالات خود، در پجهای به جهان مدرن باز می‌کردند و آگاهی عمومی (افکار عمومی) را ارتقا می‌بخشیدند.

برای اینکه چهره محمود عنایت بهتر دیده شود، باید آن را در قاب اجتماعی و سیاسی روزگار خودش نگریم.

با برچیده شدن سلسله قاجار و آمدن رضاشاه (۱۳۰۰-۱۳۲۰) روزنامه‌نگاری رونق بیشتری یافت و نقش مهم‌تر و جدی‌تری در مراد فکری و فرهنگی بین دولت، مردم و روشنفکران ایفا می‌کرد. بسیاری از مجلات و روزنامه‌های آن روزگار، ارگان احزاب سیاسی بودند (مانند روزنامه مردم، نبرد زندگی، علم و زندگی، نیروی سوم، شاهد) این روزنامه‌ها در واقع پنجره‌ای بود برای گفت‌وگوی بین دولت و احزاب که سرانجام توانستند فضای عمومی جامعه را دگرگون کنند.

شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه رفت - یعنی بردندش - و پسرش محمدرضا پهلوی دوم آمد اما هنوز ایام شباب را می‌گذراند و هنوز نمی‌توانست کسی را بترساند. قوام السلطنه عملاً مملکت را اداره می‌کرد و بر شاه جوان سلطه معنوی داشت. تا اینکه دکتر مصدق به مجلس راه یافت و ملی شدن نفت جنوب را بی‌گرفت و به سامان رساند. وی رفته رفته چهره گشود و قبول عام یافت و بالاخره در ۱۳۲۰ با رأی تمایل مجلس، به نخست‌وزیری رسید، اما یکسال و اندی بعد با کودتا سرتنگون شد (۲۸ مرداد ۱۳۳۲). از رفتن رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد (۱۲ سال) برای وطن خواهان و آزادی خواهان یکی از دوران‌های پرتاب و تب فعالیت سیاسی به شمار می‌رفت.

جنگ دوم جهانی پایان گرفته بود و ایران «پیل پیروزی» شده بود و در پجه شرق و غرب گشوده بود. نسیم آزادی می‌وزید و جامعه پوست می‌انداخت. ایران اسلحه و مهمات به روسیه می‌رساند و در مقابل کتاب و نشریات و مکتوبات مارکسیسم (چپ) را وارد می‌کرد که در آن برهوت، در حکم آب گوارا برای جوانان و روشنفکران تشنه کام بود.

یکی از احزاب سیاسی مهم و اثرگذار این دوره، حزب توده بود که در ۱۳۲۳ تأسیس شده بود و اغلب روشنفکران و اهل نظر و نخبگان و حتی بعضی متدینین در آن عضو بودند یا هوادار آن بودند. و چرا؟ زیرا اولاً هیچ سازمان یا حزب جایگزین یا رقیب وجود نداشت. ثانیاً سازماندهی منظمی داشت و ضمناً از حمایت و قدرت اتحاد جماهیر شوروی هم برخوردار بود. ثالثاً آشنایی با مفهوم دموکراسی و حکومت قانون، نقد و تحلیل سیستم‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، آگاهی به استمرار و بهره‌کشی از ملت‌های ستمدیده و بالاخره جهانی‌فکر کردن و از اتحاد زحمتکش جهان سخن گفتن و امید فردا را بردن و شعارهای پرچم‌دهنده دیگر از این دست، همه و همه در حزب توده جمع آمده بود - آنچه خوبان همه داشتند، حزب توده به تنهایی دارا بود (!) مردم هم با رفتن رضاشاه تازه از خواب ۲۰ ساله (کودتای آسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰) سربرآوردند. روشنفکران نیز از اینکه می‌دیدند استقلال کشور در این مدت تحقیر شده، رنج می‌بردند این احساس تحقیرشدگی و سرخوردگی از یکسو، و نیاز به تحرک و امید نجات از سوی دیگر، بستر را برای رشد حزب توده که شعارهای متناسب با چنین فضایی می‌داد، فراهم می‌کرد.

از طرفی دولت شوروی در برابر هجوم آلمان نازی مقاومت جانانه‌ای می‌کرد و شعارهای پرچم‌دهنده‌ای به نفع کارگران و رنجبران جهان می‌داد، و از این رو اعتبار و احترام زیادی نزد روشنفکران و احزاب پیشرو در سراسر جهان و از جمله ایران داشت. تمایل و وابستگی حزب توده ایران به روسیه شوروی خیلی جدی بود. با این همه، در داخل حزب توده، جناح‌های متفاوتی وجود داشت: عده‌ای به شدت طرفدار مرکزیت مسکو بودند و وابستگی حزب به اتحاد جماهیر شوروی را ضروری می‌دانستند اما برخی از رهبران حزب هم در مقابل تندروی‌های حزب و وابستگی تمام عیار آن به خارج، مقاومت می‌کردند و در داخل حزب، انتقاد می‌کردند اما رهبری حزب دست همان گروه اول بود. جناح اصلاح طلب حزب، اطراف خلیل ملکی جمع شده بودند. بالاخره خلیل ملکی و عده‌ای از همفکران او در آذر ۱۳۲۶ از حزب توده انشعاب کردند و جمع دیگری هم در دور بعدی انشعاب، به ایشان پیوستند که البته در معرض حملات کوبنده حزب توده ایران و رادیو مسکو قرار گرفت. خلیل ملکی مبدع نیروی سوم و سوسیالیسم ایرانی بود افراد سیاسی و روشنفکران سالم و وطن خواه اطراف ملکی جمع شده بودند.

بسیاری از روشنفکران اثرگذار و مستقل در دهه ۱۳۵۰/۴۰ یا جزو انشعابیون بودند (مانند انور خامه‌ای - جلال آل احمد - داریوش آشوری - ناصر وثوقی - مهدی برهام - امیر پیشداد - ابراهیم گلستان و...) یا هوادار انشعابیون و طرز فکر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایشان (نیروی سوم و دفاع از استقلال ایران) بودند. عملکرد و رویه عملی و فکری جریان انشعابیون از حزب توده و آثار فکری و قلمی ایشان، به خوبی نشان دهنده سلامت فکری، نزهت سیاسی، دانش عمیق و بالاخره پاکیزگی و دلسوزی آنها برای مردم و کشور بود. این نسل، در واقع روشنفکران مستقلی بودند که بیشتر تحت تأثیر سوسیالیسم مستقل اروپایی خصوصاً اندیشه‌های «لتو نیو گرامشی» ایتالیایی بودند. از نظر فکری و فرهنگی هم به بازگشت به موارث و سنت‌های ایرانی و به اصطلاح بومی کردن مدرنیته معتقد بودند.

محمود عنایت یکی از روشنفکران و روزنامه‌نگاران همین دوران است و کارنامه روزنامه‌نگاری او را باید در قاب زمانه خودش ارزیابی کرد. وی متولد شهریور ۱۳۱۱ یعنی دوران رضاشاه است و با برادرش حمید عنایت استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران دوقلو بودند. محمود ۸۰ سال عمر کرد اما حمید به سال ۱۳۷۲ در لندن درگذشت.

□□□

یکی از دوستان می‌گفت دوران زندگی محمود عنایت را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. دوره اول، از جوانی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که عنایت در روزنامه شاهد مدنی به جای جلال آل احمد ستون «کندوکاو در مطبوعات» را می‌نوشت که عمدتاً نقد نوشته‌ها و مواضع حزب توده و جریان‌های طرفدار حزب توده بود. دوره دوم، بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا دهه ۱۳۵۰ که دوره مجله نگین است که ۱۷۷ شماره آن را سال ۱۳۵۹ منتشر کرد و سوم، دوران هجرت عنایت به خارج از کشور (۱۳۵۹) تا زمان درگذشت او (۲۸ دی/۱۳۹۱) است.

دوران جوانی و فعالیت‌های روزنامه‌نگاری زندگی محمود عنایت مصادف بود با دهه ۱۳۲۰ که چنان که گفتیم، شاخصه آن، انشعاب عده‌ای از صاحب‌نظران و فعالین سیاسی ملی آن روزگار از حزب توده بود. در آن دوران یک جدال روشنفکری بین رهبران و اصحاب حزب توده و انشعابیون از طرف دیگر وجود داشت. تربیون اصلی انشعابیون، روزنامه شاهد بود که جلال آل احمد ستون ثابتی در آن داشت به اسم «کندوکاوی» که مطالب و مقالات روزنامه‌ها را می‌کاوید و نکته‌ها را بیرون می‌کشید و نقد می‌کرد. محمود عنایت زمانی که خیلی جوان بود بعد از جلال، همین ستون را در روزنامه «شاهد» می‌نوشت (۱۳۳۰). بعد از کودتای ۲۸ مرداد مدتی با مجله فردوسی همکاری کرد و بعد سردبیر آن شد بعداً مدتی در مجله جهان نو مقاله می‌نوشت که «جهان‌بانویی» صاحب امتیاز آن بود. مدتی هم در روابط عمومی سازمان برنامه بودجه مشغول کار بود و در روزنامه «ایران آزاد» مطلب می‌نوشت و در همین روزنامه با نویسندگان بزرگ آن روزگار مانند محمدمجتبی علی‌اکبر کسرمائی - سیاوش کسرامتی - محمد زهری - انجوی شیرازی کار می‌کرد.

دوره دوم زندگی او مهم‌ترین دوران زندگی او است. وی در سال ۱۳۴۶ مجله «نگین» را پایه‌گذاری کرد که بصیر بصیری مدیر داخلی آن بود. مجله نگین در بین اهل نظر و روشنفکران آن روزگار، در شمار مجلات معتبر به شمار می‌آمد. مقالات و مطالبی که در «نگین» چاپ

ارواح یک جهان بی روح

روشنفکران در مقام روزنامه‌نگاران

مهدی یزدانی خُرم

احتمالاً بحث درباره‌ی روزنامه‌نگاران در مقام روشنفکران قدمتی بیش از صد سال دارد. اگر آغاز تاریخ روشنفکری را به سال‌های پایانی قرن نوزدهم بازگردانیم و همان‌جور که تاریخ‌نگاری چونان باربارا تاکنمن معتقدند آن را با نام‌های تاریخی امیل زولا در روزنامه‌ی «اورور» شروع کنیم، صد و اندی سال است که روزنامه‌نگاری مدرن و روشنفکران جدید با هم بوده‌اند. پس از آن که زولا نام‌های مشهور «من متهم می‌کنم» را در دفاع از سرگرد دریفوس منتشر کرد، روزنامه‌ها به محلی تبدیل شدند برای حضور پررنگ روشنفکران. کافی است همان دوران فرانسه را در نظر بیاوریم؛ روزگاری که بسیاری از مهمترین نویسندگان فرانسوی روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌هایی را به‌عنوان آرگانی بازتاب‌دهنده‌ی آرای سیاسی و اجتماعی‌شان در نظر گرفتند. از آنتوانل فرانس و ماسل پروست جوان گرفته تا چهره‌های رادیکال تر اول قرن بیستم، همه‌گی به معنایی عمل روشنفکرانه را در بیانی روزنامه‌نگارانه هم جست‌وجو کردند. احتمالاً روزه مارتین دو گار در رمان مهم‌اش «خانواده‌ی تیبو» این تصویر را بهتر از هر کسی نشان داده. حضور پر تعداد نویسندگان و روزنامه‌نگاران در دفترهای روزنامه‌ها در آستانه‌ی جنگ اول جهانی، هرچند این وضعیت در بسیاری جاهای اروپا متفاوت‌تر بوده، در همان زمان نویسندگان روشنفکری روسیه‌ی تزاری، با شدیدترین سانسورها روبه‌رو بودند. یا بریتانیایی‌ها اصولاً با نگاهی محافظه‌کارتر به مفهوم روزنامه‌ی می‌نگریستند. حال قصد ما تاریخ‌نگاری نیست در نوشته و باید بگوییم که این مقدمه‌ی کوتاه را آورده‌ام تا پلئی بزنم به وضعیت این ماجرا در ایران.

بی‌تردید مدل روزنامه‌نگاری نوین در ایران از زمان مشروطه شکوفایی می‌شود و مدل‌اش نیز برگرفته شده است از نمونه‌های فرانسوی. هرچند در سال‌هایی بعد تحقیر روزنامه‌نگار از سوی چند گروه به رسم و سنتی در ایران تبدیل شد و روزنامه‌نگار اغلب به موجودی اطلاق شد که توان نویسنده‌گی یا شاعری نداشته اما بزرگترین نویسنده‌گان و شاعران این مملکت به نوعی روزنامه‌نگار بوده‌اند و مقالاتی نوشته‌اند. پس شاید از حوصله‌ی این بحث بیرون باشد که برای هزارمین بار تکرار کنیم از قلم‌زدن‌های آدم‌هایی چون صادق هدایت، دهخدا، جمالزاده، ابراهیم گلستان، شاملو، ساعدی، سپانلو، برهنی و... در روزنامه‌ها یا مجله‌های گوناگون. هدف بیان شکل‌گیری این رفتار است با روشنفکران روزنامه‌نگاری که در تمام این سال‌ها فارغ از کارهای دیگرشان اعم از داستان‌نویسی، تاریخ‌نگاری، شاعری و گاه، پزشکی و مهندسی بزرگ‌ترین و جدی‌ترین رفتارهای روشنفکرانه‌ی انتقادی را در روزنامه‌ها و مجلات نشان داده‌اند. اصولاً گروه‌خوردن روزنامه‌ها و مطبوعات با روشنفکران کاملاً طبیعی است. در واقع ما باید بدانیم از چه جنس روزنامه یا مجله‌ای سخن می‌گوییم، از نشریاتی صرفاً سرگرم‌کننده تا روزنامه‌های جامع‌الاطراف چون فیگارو یا لوموند. از مجلاتی چون ایشیگل و پاریس ریویو حرف می‌زنیم یا ریدرز دایجست و سان. بنابراین گسترده‌گی فراوانی در نوع و جایگاه و حتا پیشینه‌ی تاریخی این مطبوعات وجود دارد. اما باز دایره‌مان را کوچک‌تر در نظر می‌گیریم و اصل را بر نشریاتی می‌گذاریم که روشنفکران در آن نوشته و می‌نویسند. در ایران هم مجلات چنین رسالتی داشته‌اند و در دوره‌هایی نیز روزنامه‌ها. روشنفکر که خود با این نشریات همکاری داشته یا حتا در کسوت سردبیر یا دبیر سیاسی و ادبی و... درش مشغول به کار بوده از این فرایند بیشترین استفاده را کرده اما ساختارهای ناصحیح و تعریف‌های ناآگاهانه از موضوعی چون روشنفکر روزنامه‌نگار از یک‌سو و خط‌کشی‌های متعصبانه‌ی فکری در باره‌ی این واژه باعث شده تا همین امروز گاهی نوشته‌های خام و مضحکی در مطبوعات چاپ شوند که در آن ادعا می‌شود جای نویسنده و روشنفکر در روزنامه‌ها نیست و اصلاً چه بد شده که این روزنامه‌نگاران کار خلاقه و انتقادی هم می‌کنند. من این روند را در تاریخ مطبوعات ایران بارها مطالعه کرده‌ام و انواع چهره‌های متعصب چشم و گوش بسته‌ای را دیده‌ام که مدام دنبال امر «تاب» می‌گردند. روشنفکر ناب، نویسنده‌ی ناب، ناشر ناب و احتمالاً فکر ناب. بنابراین بخشی از نگاهی که قرار است انتقادی باشد و شرایط موجود را با توجه به واقعیت‌ها تحلیل کند در سنتی چسبناک فرقی می‌شود که همان جست‌وجوی امر ناب و اصیل و واقعی و مصادیقی چنین است. در سال‌های اخیر در ایران هم با رشد سطرانی این ناب‌گرایان اندوهناک روبه‌رو بوده‌ایم. هم نویسندگان جوانی که برخی از مهم‌ترین مقالات روشنفکرانه را در حوزه‌های مختلف نوشته یا در نشریات‌شان چاپ کرده‌اند. این نگاه روشنفکرانه که از

می‌شد، اغلب به قلم اهل هنر و ادب و صاحب‌نظران مسائل اجتماعی و فرهنگی بود اما ویژگی مهم آن سادگی و سهل‌الیهضم بودن مقالات بود. عنایت، یک تنه ۱۷۷ شماره از مجله «نگین» را در آورد که در تاریخ روزنامه‌نگاری ایران درخشان است. مجله نگین مورد توجه و احترام روشنفکران و نوآوران اندیشه دینی آن روزگار هم بود و اندیشه‌ورزانی همچون استاد محمدرضا حکیمی، حسن خدیوچم و مرتضی مطهری در آن مقالاتی چاپ کرده‌اند.

اما ویژگی ماندگار «نگین» صفحه «رپرت» به قلم خود محمود عنایت بود که با نثری شیرین و آمیخته به امثال و حکم، به مسایل روز جامعه نگاه انتقادی داشت و اهل فن، پیام‌های بین‌سطور «رپرت»‌های محمود عنایت را که از تیغ سانسور رهیخته بود، به خوبی درمی‌یافتند. انتشار بی‌بسته مجله نگین نشان داد که می‌شود با رژیم شاهنشاهی حاکم مخالف بود، و حرف خود را زد و می‌توان در فضای خفقان و سانسور، از منفذهای گوشه و کنار، رندانه گریخت و بهانه‌های دست‌مأموران نداد. این شیوه، البته شیوه سهل و ممتنعی است و از هر کس بر نمی‌آید اما محمود عنایت توانسته بود سال‌ها مجله نگین را با همین ترفندها منتشر کند و گزک هم به‌دست رژیم نهد. پشت صفحه اول آن همیشه نقل قول یا پیمایی از «شاهنشاه آریامهر» آن روزگار (!) داشت و در صفحات میانی هم دو سه خبر یا گزارش از دیدارها و سخن‌پرانی‌های او یا همسرش چاپ می‌کرد تا نشان دهد که دنبال «براندازی» رژیم مشروطه نیست. باری بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فضای سیاسی کشور روز به روز بسته‌تر شد. تا اینکه در سال‌های ۱۳۵۰ خفقان و سیاهی استبداد بر کشور سایه افکند به طوری که در سال‌های آخر دهه ۱۳۵۰ تا زمان پیروزی انقلاب، کمتر نویسنده یا روزنامه‌نگاری می‌توانست رندانه از تیغ سانسور بجهد. اغلب قلم‌زنان و روزنامه‌نگاران آن روزگار - اما نه همه آنها - یا سر در آخوری فرو برده بودند یا به آلودگی‌های مالی و سیاسی آلوده بودند. اما در گوشه و کنار هنوز می‌شد نویسنده یا روزنامه‌نگاری را یافت که همچنان به آزادی و شرف روزنامه‌نگاری پایبند مانده و سخن خود را می‌گوید و سعی می‌کند از مهلکه استبداد جان سالم به در برد. گرچه گاه به تیغ گرفتار می‌شد.

مجله نگین تا سال ۱۳۵۹ منتشر می‌شد. اما مقاله‌ای درباره‌ی علی‌اکبر سیرجانی چاپ کرد که ظاهراً به همین علت تعطیل شد. بعد عنایت هم به خارج رفت و پس از سال‌ها تصمیم گرفت دوباره نگین را همان‌جا منتشر کند که کرد.

□□□

این خاطره هم شنیدنی است: محمود عنایت ریش پرفسوری داشت. یکی از نزدیکان او از قول عنایت نقل کرده: «روز اول که وارد لوس آنجلس شدم، در خیابان راه می‌رفتم و در گذشته معلوم و آینده نامعلوم خود غوطه‌ور بودم. یک نفر مرا بغل کرد و گفت آقای صادق چوبک، شما را در آسمان می‌جستم، اینجا در لوس آنجلس یافتم (صادق چوبک هم ریش پرفسوری پریشانت داشت). گفتم من چوبک نیستم. طرف کمی نگاه کرد و گفت آره! بخشیداید می‌فهمیدم چند قدم که رفت برگشت و گفت آها! شما آقای حاج سید جوادی هستید (او هم ریش پرفسوری داشت). گفتم نخیر. من او هم نیستم. طرف شرمند شد و رفت اما چند قدمی نرفته بود که دوباره برگشت و زد روی شانه‌ام و گفت اما آقای عنایت ریش شما عیناً شبیه ریش صادق چوبک است! من را به حساب ریش یک نفر دیگر دیده بود. چیزی که در این میان به حساب نیامده بود و طرف ندیده بود، خود من بودم!»

□□□

در سال‌های ۱۳۵۰ مسأله جمعیت و گرسنگی از جمله مسائل روز بود. کتاب گرسنگی «خوزه دو کاسترو» درباره‌ی آفریقا چاپ شده بود. تئوری «هالتوس» هم درباره‌ی کنایات منابع غذایی زمین برای جمعیت موجود و آینده جهان مطرح بود و کتاب «تیبورمند» هم به اسم «جهانی ترس و امید» با اسم مستعار ترجمه و چاپ شده بود و جلال آن را در «ارزیابی شتابزده» معرفی کرده بود. من در تابستان ۱۳۵۳ در اهواز خدمت سربازی را می‌گذراندم که مقاله‌ای به دستم رسید در زمینه مصائب و فجایع جمعیت و گرسنگی در آفریقا. آن را ترجمه کردم و با یک یادداشت کوچک فرستادم «خدمت ذی شرافت آقای محمود عنایت سردبیر محترم مجله وزین نگین». در شماره بعد دیدم مقاله‌ام چاپ شده است! اهل قلم می‌دانند که برای چاپ مطلب یا مقاله در مجلات معتبر مانند «نگین» (خصوصاً در آن روزگار) نویسنده یا مترجم چون باید مورد شناسایی سردبیر یا تحریریه مجله قرار گیرد. اما محمود عنایت و «نگین» او خیلی در بند این حرف‌ها نبود. او درون را می‌نگریست و حال را.

□□□

باری، محمود عنایت خدمات زیادی در عرصه روزنامه‌نگاری فرهیخته و نخچه‌گر کرده است اما چنان‌که شایسته بود، قدر ندید و جامعه‌ای که مخدوم او بود، جایگاه او را چنان‌که باید، نشناخت و او را «بی‌اجر و منت» در غربت رها کرد. قلم او هرگز در ستایش قدرت نچرخید و مجله او الحق نگین مجلات دهه ۱۳۵۰ بود. تنفس گاه کوچکی بود که روشنفکران و اهل نظر به آن پناه می‌بردند تا نفسی تازه کنند. سرنوشت برادرش - دکتر حمید عنایت - هم کمابیش شبیه او بود و او هم چنان‌که شایسته است نشناخته و قدر نادیده مانده است. گوئی این دو برادر هم در تولد و هم در زندگی و هم در مرگ در غربت همزاد یکدیگرند.